



چندی پیش کتابی به دستم افتاد به نام: «فلسفه در ایران باستان و مبانی حکمة الاشراق» از سلسله انتشارات بنیاد نیکوکاری نوربانی تألیف سید محمدکاظم امام، شماره (۵) تاریخ چاپ آبانماه ۱۳۵۳.

پیدااست که مؤلف محترم در تألیف آن رنجها بر خود هموار کرده و منابعی را دیده است. توفیق زیارت مؤلف محترم هنوز نصیب نشده و جز نامی که روی جلد آمده است هیچ اطلاعی درباره ایشان ندارم.

چند مورد در کتاب مزبور؛ مرا سخت به شگفتی افکند، با خود اندیشیدم که اگر چیزی در این باره ننویسم؛ نه تنها دفاعی از حکیم مقتول نکرده‌ام بلکه در برطرف ساختن تیرگیها از حریم «تحقیق» نیز کوتاهی نموده‌ام؛ زیرا به گونه‌ای که خواهید دید - مواردی که به نقد آنها پرداخته‌ام؛ ساحت مقدس «تحقیق و محققان» را آلوده می‌سازد و به طور حتم از اعتبار کارهای تحقیقی و ثمره رنجهای محققان می‌کاهد؛ انگیزه دیگری که مرا به تنظیم این گفتار واداشت این بود که برخی از نویسندگان معاصر به این کتاب استناد کرده و گویا آنرا یگانه منبع درباره حکیم اشراقی ما پنداشته‌اند!

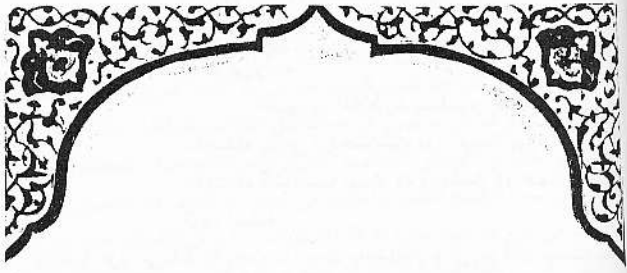
و اما آن موارد:

مؤلف محترم درص ۳۰ در فصلی که عنوان آنرا (زردشت و افلاطون استادان ارسطوطالیس) نامیده است، می‌نویسد: «افلاطون فیلسوف نامی یونان، مکتب فلسفی حکمای پارس را فراگرفت؛ پس او از شاگردان این مکتب؛ یعنی از شاگردان حکمای پارس می‌باشد، و فلسفه پارس از اوستا سرچشمه می‌گیرد؛ که سراینده‌اش زردشت بوده است، و نیز به نخستین فیلسوف پارسی، زردشت میرسد، یکی از فلاسفه بزرگ پارس - که در روزگار ساسانیان میزیسته است - زردشت پسر آذریاد بوده است.

باری روح دانش‌پژوه و خرد بزرگ افلاطون آن یگانه و سرآمد دانش جهانی با فلسفه پارس پرورش و آرایش یافته بود، و ارسطوطالیس قریب به یک^(۱) ربع قرن از محضر استاد بزرگ خود افلاطون کسب فیض و فضیلت می‌کود. بنابراین او نیز شاگرد مکتب فلسفی استادان پارس می‌باشد. سهروردی در حکمة الاشراق در اشاره باین موضوع می‌گوید: با آنکه معلم اول ارسطوطالیس در حکمت دارای مقامی بس ارجمند می‌باشد، مع الوصف نباید در ستایش او آن قدر راه افراط را پیماییم که دو استاد اواعتنی: زردشت و افلاطون را کوچک نموده از قدر آنان بکاهیم.»

عبارت عربی و کامل سخن سهروردی چنین است: «والمعلم الأول [ارسطاطالیس] و ان كان كبيرالقدر عظیم الشان بعيد الغور تام‌النظر ! يجوزالمبالغة فيه علی وجه یفضی الی الازراء باستاذیه، و من جملتهم جماعة من اهل التفارة و الشارعیین مثل اغانا ذیمن و هرمس واسقلینوس و غیرهم.»^(۱)

مقصود ما از آوردن عبارات سهروردی این بود که خواننده عزیز ببیند کوچکترین اشاره‌ای در کلام سهروردی به زردشت وجود ندارد و احدی از شارحان کلام شیخ اشراقی نیز چنین سخنی نگفته‌اند، و ما نمی‌دانیم این تفسیر از کجا آمده است؛ باز تفسیر آقای دانامرشت به عقل و صواب نزدیکتر می‌نماید؛ او گفته مقصود از دو استاد؛ سقراط و افلاطون می‌باشند.^(۲) بنابراین در این گفتار به شرح اصول و مبانی حکمة الاشراق بپردازیم (به خواست خدا، وقت دیگری توفیق آنرا خواهیم یافت) و شک و



شیخ اشراق در دام تهیت

از: استاد فاطمی‌نیا





فرس؛ المعروف به طویل الید واقع شد. و (بشاسف) عبارت از اوست؛ و خروج (زرادشت) در عهد او بود. و قولی آنکه (زرادشت) در عهد لهراسب پدر بشاسف ظاهر شد^(۶)»

مؤلف محترم در ص ۵۱ می‌نویسد:

«شهرت افلاطون بعلم و حکمت در عهد شاهنشاه پارس ارتخشاست دراز دست بوده است و آن شاهنشاه گشتاسب است که زردشت در عهد او ظهور کرده است»

خواننده عزیز می‌داند که بحث ما، بحث پادشاهان و تاریخ آنان نیست؛ بحث در معاصر بودن افلاطون و زردشت است؛ و با آن اختلاف آراء، و اضطراب اقوالی که در تاریخ ظهور زردشت وجود دارد؛ هیچ محقق نمی‌تواند این هم عصری را ثابت کند؛ و جایگاه تحقیق بلندتر از این حدسها و تخمین‌ها و شوخی‌هاست.

۲ - سخنی که مؤلف از سهروردی نقل کرده و ما عربی آنرا آوردیم؛ به گفته شارح حکمة‌الاشراق در ص ۲۱ - اشاره است به گفته شیخ ابوعلی سینا درباره افلاطون؛ شیخ گفته: «و اما افلاطون الالهی؛ فان کانت بضاعته من الحکمة ما وصل الینا من کتبه و کلامه؛ فلقد کانت بضاعته من العلم مزجاة» ترجمه:

و اما افلاطون الهی؛ اگر کالای او از حکمت همان باشد که از کتابها و کلامش به دست ما رسیده؛ پس سرمایه او از دانش اندک بوده است.

مؤلف نیز این سخن شیخ‌الرئیس در ص ۳۱ در فصلی با عنوان (ابن سینا جایگاه افلاطون را در فلسفه خوار و بی‌ارح دانسته است)؛ نقل کرده؛ سپس در ص ۳۲ در فصل دیگری با عنوان (نظر سهروردی درباره جایگاه افلاطون در فلسفه) می‌نویسد: «سهروردی در دنباله نقل کلام بوعلی در مدح ارسطو و تحقیر افلاطون میگوید: ... ولوانصف ابوعلی لعلم ان الاصول التي بسطها ارسطوطاليس مأخوذة عن افلاطون و انه ما كان - والعلم عند الله - عاجزاً عن ذلك و ائما عاقه عن ذلك شغل القلب بالأمور الكشفيّة الجليّة و الذوقيّة التي هي الحکمة بالحقیقة و من هو مشغول بهذه الأمور المهمّة الشريفة النقيسة كيف يتفرغ لتفريع الأصول و تفصيل المجمل الغير المهم. ترجمه: اگر بوعلی جانب انصاف را رعایت می‌نمود؛ هر آینه می‌دانست که اصول و قواعدی را که ارسطوطاليس شرح و تفسیر نمود همه را از افلاطون گرفته است؛ و گر نه افلاطون هرگز - خدا داناست - از شرح و تفسیر آنها ناتوان نبوده است، رادع و مانع او از انجام این کار مشغول بودن دلش به امور کشفی ملکوتی و ذوقی بوده است که حکمت حقیقی می‌باشد، و کسیکه در چنین مراتب روحانی و الهی در حال سیر و سلوک باشد چگونه فرصت می‌یابد تا قواعد مجمله منطقی را شرح کرده قیاسات منتج از عقیم را جدا سازد کاری که بی‌اهمیت می‌باشد؟!»

مؤلف پس از پایان نقل گفتار سهروردی (به گمان خودش) به ذکر منبع پرداخته و نوشته: «حکمة‌الاشراق ص ۱۱»

اولاً؛ صفحه ۱۱ نیست و صفحه ۲۲ صحیح است؛ در این مورد سخت‌گیری نمی‌کنیم زیرا خیلی ساده است که مطبوعه به جای ۲۲ رقم ۱۱ چاپ کند، و اغلاط مطبعی هرگز مدد انتقاد نمی‌تواند بوده باشد.

ثانیاً؛ که جان کلام است - این سخن اصلاً؛ سخن سهروردی نیست؛ بلکه این گفتار شارح حکمة‌الاشراق محمودبن مسعود معروف به قطب‌الدین شیرازی است. اگر ما متن و شرح کتابی را حقیقت واحد بدانیم و یک چیز حساب کنیم؛ و سخن شارح را به زبان صاحب متن ببینیم یا کلام صاحب متن را به شارح نسبت دهیم؛ پس متن و شرح چه معنا و مفهومی خواهد داشت؛ بسیار اتفاق افتاده است که صاحب متن و شارح - در متونی که

تردیدی در اینکه شیخ اشراق عقیده و احترام خاصی نسبت به زردشت داشته، نداریم؛ ولی ما با کمال احترام به مؤلف عرض می‌کنیم: اگر مقصود شما از اینکه ارسطوطاليس شاگرد زردشت بوده؛ شاگردی به معنای استفاده از آثار و مکتب باشد؛ بحثی نیست، گرچه این سخن نیز جای مناقشه و مورد تأمل است. اما اگر مقصود؛ شاگردی به معنای استفاده مستقیم و معاصر بودن باشد؛ این گفتار بسیار دور از تحقیق است؛ افلاطون و ارسطو در قرن (۴ ق.م) می‌زیسته‌اند؛ مرگ سقراط را هم در حدود (۴۰۰ یا ۳۹۹ ق.م) ذکر کرده‌اند، و اینکه ارسطو شاگرد افلاطون بوده از اوضح و واضحات است؛ ولی اقوال و آراء در مولد و عصر ظهور زردشت به اندازه‌ای مختلف و ناهماهنگ است که می‌توان گفت: هیچ محققى در این باره سخن قانع‌کننده‌ای ندارد؛ دکتر محمدمعین اختلاف اقوال را درباره عصر زردشت ذکر می‌کند، از نوشته دکتر معین استفاده می‌شود که گروهی زمان زردشت را در حدود سال ۱۰۸۰ پیش از میلاد می‌دانند؛ برخی گفته‌اند زردشت شش هزار سال پیش از وفات افلاطون (متوفی به سال ۳۴۷ ق.م) می‌زیسته است.^(۷)

دکتر معین اضافه می‌کند: «اگرچه همه این اخبار بی‌اساس است ولی دال بر آنست که زرتشت به زمانی بسیار قدیم می‌باشد و در دو هزار سال پیش از این هم مانند امروز در مورد زمان او اختلاف بوده است - سنت زرتشتیان برخلاف اقوال یونانیان طرفدار زمان نزدیکتر است ولی ثابت شد که آنها مقرون بحقیقت نیست.^(۸)»

در برخی از متون عباراتی مُشعر به معاصر بودن افلاطون و زردشت وجود دارد؛ چنانکه در ترجمه تاریخ الحکما، قطعی آمده: «... و شهرت او [افلاطون در زمان (ارطخشاست) از ملوک

شیخ اشراق در

دام تهمت

شیخ اشراق در

دام تهمت

شیخ اشراق در

دام تهمت

شرح بر آنها نوشته شده - اختلاف نظر پیدا می‌کند؛ حتی گاهی شارح؛ مؤلف و صاحب متن را هدف حملات سخت و جمله‌های تند قرار می‌دهد.

به عنوان مثال:

امام فخررازی شرح بر اشارات شیخ ابوعلی سینا نوشته؛ امام‌المشککین در این شرح؛ بسیاری از گفته‌های شیخ را رد کرده؛ تا جائیکه حکیم قدوسی خواجه نصیرالدین طوسی در آغاز شرح خود بر اشارات می‌فرماید: «و قد شرحه فیمن شرحه الفاضل العلامة فخرالدین ملک المناظرین محمّدین عمران‌بن‌الحسین الخطیب الزّاری - جزاه‌الله خیراً - فجهد فی تفسیر ما خفی منه باوضح تفسیر؛ واجتهد فی تعبیر ما التبس فیہ باحسن تعبیر؛ و سلک فی تتبع ما قصد نحوه طريقة الإقتضاء؛ و بلغ فی التفتیش عمّا اودع فیہ اقصی مدارج الإستقصاء؛ الا انه قد بالغ فی الرّد علی صاحبہ اثناء المقال؛ و جاوز فی نقض قواعد حدّ الاعتدال؛ فهو يتلك المساعي لم يزد الا قدحاً؛ و لذلك سئى بعض الظرفاء؛ شرحه جرحاً» حکیم طوس؛ در این عبارات پس از اینکه جایگاه علمی فخر رازی و دقت و تحقیق او را در شرح خود می‌ستاید؛ می‌گوید: او - فخررازی - در ردّ بر صاحب کتاب زیاده‌روی کرده و در نقض قواعد او از مرز اعتدال گذشته است؛ پس او با آنچه کوشش‌ها چیزی جز «قدح» بی‌روی نیزفروده؛ و از این رو برخی از ظرفان این شرح را «جرح» نامیده‌اند.

حال با این فاصله عمیق و «بعداالمشرقین» که میان این دو دیدگاه وجود دارد؛ آیا می‌توانیم هر مطلبی را به شیخ نسبت دهیم اگرچه آن مطلب از فخررازی باشد؟ یا سخن امام فخر را به نام پورسینا تمام کنیم؟ آیا اگر چنین کنیم ساحت تحقیق و قداست آن آسیب نخواهد دید؟

۳ - مؤلف محترم در ص ۱۰۰ می‌گوید: «...چرا برای نام این کتاب

بجای (فلسفه پارسیان) (حکمة‌الاشراق) را برگزیده است؟ چنانکه خودش پاسخ این پرسش را بالصراحه گفته؛ در کلمه (الاشراق) دو نکته رعایت شده است، یکی آنکه این فلسفه بر (اشراقات) نفسانی و تابشهای ایزدی بنیاد گردید. دیگر آنکه این مکتب فلسفی از فلاسفه سرزمین (اشراق) آفتاب یعنی مشرق است، در یونان قدیم وقتی می‌گفتند مشرق، مرادشان کشور پارس بود، زیرا یگانه دولت و کشور و ملت متقدّم و صاحب فرهنگ در مشرق زمین، کشور و ملت پارس بوده است و پس، و بهمین علت وقتی می‌گفتند حکمت مشرقیان مرادشان مکتب فلاسفه پارس بوده است.

چرا سهروردی از آوردن کلمه (پارس) خودداری نموده و در دوران اسلام کلمه اشراق را برگزیده است.»

مؤلف به دنبال این مطلب و چند سطری از این قبیل؛ در ص ۱۰۱ می‌نویسد: «سهروردی درباره نکاتی که گفته شد در مقدمه حکمة‌الاشراق چنین گفته است: ... و بعد اعلمواخوانی ان کثرة اقترا حکم فی تحریر حکمة‌الاشراق الحکمة المؤسسة علی‌الاشراق الذی هو الکشف، و حکمة‌المشاركة‌الذین هم اهل فارس، و هو ایضاً يرجع الی‌الأول لان حکمهم کشفیة ذوقیة فنسب الی‌الاشراق الذی هو ظهور الأنوار العقلیة و لمعانها و فیضانها بالاشراقات علی‌الأنفس عند تجردها، و کان اعتماد الفارسیین فی الحکمة علی‌الذوق و الکشف، و کذا قدما، یونان خلا ارسطو و شیعتة فان اعتمادهم کان علی‌البحث و البرهان لا غیرها.

و هوای‌المذکور من علم الأنوار ذوق امام‌الحکمة و رئیسنا افلاطون لانه موافق للمذکور فی کتبه کالکتاب

المستمی به (کذا) (طیماوس) و (فاذن) و فی رسائله ایضاً و مطابق لحکایة بعض معارجه. و کذا من قبله من زمان والدالحکما، هرمس و اسقلیوس الی‌ زمان افلاطون من عظماء الحکما، واساطین الحکمة مثل انباز قلس و فیثاغورث و غیرهما.

و کذا هو ذوق جمیع الحکما،الذین کانوا قبل افلاطون من زمن هرمس الهرامسة و العظماء،الذین بینهما کابناذ قلس و تلمیذه فیثاغورث و تلمیذه سقراط و تلمیذه افلاطون و هو خاتم اهل الحکمة‌الذوقیة. و من بعده فشت الحکمة‌البحیة و مازالت فی زیادة‌الفروع الغیر المحتاج الیها حتی انطمت الاصول المحتاج الیها... و هذا قول حکما، فارس الخائضین غمرات العلوم الحقیقیة و لهذا قال بنی العرب فی مدحهم: لوکان العلم بالشریة لتاوتله رجال فارس»

در اینجا باید به چند نکته توجه داشت:

الف - مؤلف در این قسمت مطالب شیخ اشراق را با شرح قطب‌الدین شیرازی درآمیخته سپس همه را به نام شیخ تمام کرده است؛ و این شیوه از ایشان در جاهای دیگر کتاب نیز مشهود است؛ وی در هر جای کتاب که سخنی از شیخ مقتول نقل می‌کند؛ منبع منقولات و محکّمات خود را «حکمة‌الاشراق» ذکر می‌کند؛ در حالیکه شماره صفحاتی که ایشان تعیین می‌کنند؛ هیچکدام بر متن حکمة‌الاشراق تطبیق نمی‌کند؛ بلکه شماره صفحات، با شرح حکمة‌الاشراق قطب‌الدین شیرازی چاپ سنگی تهران (۱۳۱۵ هـ ق) مطابق است؛ به نظر می‌رسد - خدا داناست - که جناب مؤلف، شرح قطب شیرازی را همان حکمة‌الاشراق پنداشته و قائل به وجود شرح و شارحی نبوده است؛ از این رو؛ «وصله و مثله» در منقولات مؤلف دیده می‌شود؛ به این معنا؛ که گاهی بعضی از سخنان شیخ را بریده و «مثله» کرده و آنرا با سخنی از شارح «وصله» می‌کند؛ به عنوان نمونه در این عبارات عربی - که مؤلف صریحاً آنها را به شیخ نسبت داده - دقت کنید مسأله «وصله و مثله» بر شما روشن خواهد شد: «ان کثرة اقتراحکم فی تحریر حکمة‌الاشراق» از نظر قواعد نحو و ادب عربی (کثرة) اسم (ان) است؛ اسم؛ خبری هم به دنبال خود می‌خواهد؛ وگرنه جمله ناقص و مهمل خواهد بود؛ می‌گویند: «ان زیداً قائم» و اگر گفته شود: «ان زیداً» جمله ناتمام است و شونده در انتظار می‌ماند؛ حال شما در جمله‌های منسوب به سهروردی دقت بفرمایید؛ هرگز خبری برای (ان) نخواهید یافت؛ باور می‌کنید که حکیم و ادیب نابغه‌ای مانند سهروردی این گونه سخن گوید؟ جمله سهروردی در متن حکمة‌الاشراق چنین است: «و بعداعلمواخوانی ان کثرة اقتراحکم فی تحریر حکمة‌الاشراق او هنت عزمی فی‌الإمتناع^(۱)». جمله (او هنت) خبر (ان) است.

اکنون که سخن به اینجا رسید؛ ما جمله‌های شیخ اشراق را از میان عبارات منقوله مؤلف - که با عبارات شرح وصله شده - جدا می‌سازیم تا این حقیقت آشکار گردد:

«و بعداعلمواخوانی ان کثرة اقتراحکم فی تحریر حکمة‌الاشراق». «و ما ذکرته من علم الأنوار... و هو ذوق امام‌الحکمة و رئیسنا^(۲) افلاطون صاحب الأبد و النور و کذا من قبله من زمان والدالحکما، هرمس الی‌ زمانه من عظماء الحکما، واساطین الحکمة مثل انباز قلس و فیثاغورس (کذا) و غیرهما.»

این بود عبارات خالص شیخ اشراق؛ و بقیه عبارات در ص ۱۰۱ و ۱۰۲ همانطور که گفتیم گفتار شارح است.

ب - در عباراتی که مؤلف از شیخ نقل کرده این عبارت را دیدید:



«و هذا قول حكما، فارس الخائضين غمرات العلوم الحقيقية» در اینجا جناب مؤلف دو گونه تحریف را مرتکب شده: یکی اینکه عبارت؛ عبارت شیخ نیست - چنانکه توضیح دادیم - دیگر اینکه عبارت شارح را نیز تحریف کرده است و به این؛ «تحریف مضاعف» می‌توان نام داد. در پیرامون این تحریف؛ یک توضیح اساسی ضرورت دارد: شیخ در مقام ذکر مبانی حکمة الاشراف - و شاید نیز برای دفع تهمت از خود - می‌گوید «... و علی هذا یبتلی قاعده الشریع فی النور و الظلمة الّتی کانت طریقه حکماء الفرس مثل جاماسف و فرشاو شترو بوزرجمهر و من قبلهم. و هی لیست قاعده کفره الممجوس و الحاد مانی و ما یفضی الی الشریک باللّه تعالی و توه»^(۱)

خلاصه کلام و لبّ مرام شیخ در عبارات این است: قاعده نور و ظلمت که حکمت اشراق بر آن بنا شد غیر از قاعده کافران مجوس و الحاد مانی است که منجر به شرک به خداوند متعال می‌گردد. شارح علامه در شرح کلام شیخ می‌گوید: «ای و علی الّزمز یبتلی قاعده اهل الشریع؛ و هم حکماء الفرس القائلون باصلین احدهما نور و الآخر ظلمة؛ لانه رمز علی الوجود و الإمكان؛ فالنور قائم مقام الوجود الواجب؛ و الظلمة مقام الوجود الممكن؛ لا انّ المبدأ اثنان؛ احدهما نور و الآخر ظلمة؛ لأنّ هذا لا یقولہ عاقل، فضلاً عن فضلا، فارس الخائضین غمرات العلوم الحقیقیة» ترجمه: یعنی قاعده اهل شرق - قواعد حکمت اشراق - بر پایه رمز بنا می‌گردد؛ اهل شرق فرزندان پارس هستند که قائل به دو اصل نور و ظلمت بوده‌اند؛ زیرا آن (نور و ظلمت) رمز وجوب و امکان است، نور به جای وجود واجب و ظلمت به جای وجود ممکن به کار می‌رود؛ چنین نیست که آنان قائل به دو مبدأ در جهان (نور و ظلمت) باشند؛ زیرا هیچ خردمندی این را نمی‌پذیرد، پس چگونه می‌پذیرند آنرا دانشمندان پارس که در ژرفای دانش‌های راستین فرو رفته‌اند. پس روشن شد که عبارت صحیح چنین است: «فضلاً عن فضلا، فارس الخائضین غمرات العلوم الحقیقیة»

۴ - باز دو تحریف آشکار و یک بهتان عظیم به شیخ مقتول: مؤلف در ص ۱۰۱ در پایان عبارات عربی منقول از شیخ که به عبارت «غمرات العلوم الحقیقیة» ختم می‌گردد؛ - و گفتیم که آن عبارات فرجی است از متن و شرح - دست به تحریف دیگری زده؛ عبارت تحریف شده چنین است: «و لهذا قال نبی العرب فی مدحهم: لو کان العلم بالثریا لتناولته رجال من فارس»

تحریف اول - این عبارت نیز از شیخ نیست و از شارح حکمت‌الاشراق است.

تحریف دوم - عبارت شارح چنین است: «و لهذا قال النبی صلی الله علیه و آله فی مدحهم الخ»

در متن و شرح حکمة الاشراف در هیچ جا جمله «قال نبی العرب» وجود ندارد: من نمی‌دانم مؤلف این جمله را از کجا یافته؛ به گونه‌ای که ظاهر کار نشان می‌دهد، در حکمة الاشراف ندیده؛ در شرح قطب‌الدین چاپ سنگی هم صفحه ۱۸ سطر ۱۷ عبارت (قال النبی صلی الله علیه و آله آمده است که نقل کردیم؛ آیا مؤلف؛ نسخه منحصر به فرد خطی داشته؛ و در آن نسخه «قال نبی العرب» نوشته شده؛ سپس چرا تصریح به داشتن آن نسخه

شیخ اشراق در کلام آمدن

نمی‌فرمایند و چرا در مقام ذکر منبع شماره صفحات چاپ سنگی را ذکر می‌کنند؛ یا خواب دیده یا کشفی و شهودی برایش حاصل شده؟ نمی‌دانم. و حالا که ثابت شد که این تحریف است. از همه مهم‌تر اینکه غرض از این تحریف چه بوده است؟ پیش از اینکه به ذکر آثار این تحریف بپردازم؛ مطلبی را خاطر نشان می‌سازم: ذکر نورانی رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و - در متن حکمة الاشراف (غیر از خطبه) (چاپ هنری کربن تهران ۱۹۷۷ م) فقط

در سه مورد آمده؛ به این شرح:

ص ۱۶۲: «و قال شارح العرب و المعجم: ان الله سبعا و سبعین حجایاً من نور...»

ص ۲۵۵: «... و هو ما حکاه صاحب هذه الشریعة...»

ص ۲۶۷: «... و اما بیانه من المنة قول النبی علیه السلام: ایت عند ربی یطعمنی و یسقینی» ظاهراً مؤلف محترم چاپ کربن را هم ندیده است.

و اما آثار این تحریف

نخست باید قسمتی از نوشته مؤلف را در ص ۷۱ بیاوریم؛ سپس ببینیم آثار این تحریف یا بهتر بگوییم غرض از تحریف چیست:

«... شخصیت فرهنگی یا فلسفی یا بهتر بگوییم شخصیت فکری و عقلیت او (سهروردی) که یک شخصیت ملی پارسی تمام عباری بوده است از شخصیت‌های نادرالوجودی بوده که ظهور او در آن عصر و در آن زمان و مکان با فقدان همه امکانات و وجود همه اسباب خلاف معجزه‌ایست از تاریخ و با اعجاز روح ملی شکست‌ناپذیر ایرانی!

از آغاز دوران اسلام در سرزمین پارس - پس از انقراض خاندان ساسانیان - تا روزگار سهروردی چه بسیار از ایرانیانی که آنان نیز همانند سهروردی پدرانشان نیاکانشان پارسی‌نژاد ایرانی زردشتی آیین بوده و سپس بدین اسلام رسیده‌اند، و در فلسفه و دیگر علوم آثاری از خود بجا گذاشته‌اند، مثلاً به خطبه‌های کتابهایشان نگاه کنید روشی خاص و متحد المالی در ستایش خدا و پیامبر اسلام و صحابه و آل او داشته‌اند، سهروردی نیز کتابهایی نوشته و در صدر هر کتاب یا رساله - مانند همکاران خود - خطبه دارد. اما: میان خطبه‌های کتابهای سهروردی با نظیرهای آن از دیگران زمین تا آسمان فرق است اینک برای نمونه شمه از خطبه کتاب تلویحات و هیاکل‌النور برای نمونه آورده می‌شود:

خطبه تلویحات: (السبحات لجلالک الهم (کذا) یا فیوم افض علینا من عظامم برکاتک)

خطبه هیاکل‌النور: (یا اله العالمین یا فیوم ایتدنا بالنور و ثبتنا علی‌النور واحشرنا الی‌النور)

و در حکمة الاشراف گوید: (و لهذا قال نبی العرب! فی مدحهم) و حال آنک معلوم است که سایر علمای اسلام در امثال اینگونه موارد چگونه تعییراتی دارند»

خواننده عزیز؛ شما از این گفته‌ها چه می‌فهمید و چه استنباطی دارید؟ جز این است که در این عبارات؛ به گونه‌ای سر بسته اسلام شیخ اشراق زیر سؤال رفته است؟ آیا این گفته‌ها مدح است برای سهروردی یا قدح؟ اگر بگوییم اندیشمندی نابغه مانند شیخ اشراق مغلوب اندیشه‌های قومیت و نژاد گردید و در مقابل اسلام ایستاده؛ یعنی انوار تابناک این دین آسمانی را ندیده و لطافت لطیف‌تر از نسیم صبحگاهی قرآن را دریافته، او را مدح کرده‌ایم؟ شخصیت‌های علمی و عرفانی ایران که امروز جهانی را با آثار خود سرگرم ساخته‌اند مانند مولوی؛ سنائی، عطار؛ حافظ، سعدی و دیگر نوابغ؛ جز این است که ظرائف قرآن و حدیث را دریافته و آنرا ریشنا آثارشان قرار داده‌اند؟

ما در اینجا نمی‌خواهیم وارد بحث قومیت و ملیت شویم؛ مسلمانان از هر قوم و ملتی که باشد برای ما عزیز و محترم است، اسلام حدّ و مرزی ندارد؛ ولی در مورد مردم شریف ایران واقعیتی هست که نباید از آن غافل



یک خطبه خالی از درود و تحیات بر بزرگان دین آورده؛ آن خطبه در نسخه‌های صحیح و عتیق چنین است: «با قیوم ایدنا بالنور و ثبتنا علی النور واحشرونا الی النور واجعل منتهی مطالبنا رضاک واقصی مقاصدنا ما یعدنا لأن نلقاک؛ ظلمنا نفوسنا لست علی الفیض بضنین. اساری الظلمات بالباب قیام ینتظرون الرحمة ویرجون الخیر؛ وفک الأسیر الخیر (کذا) و أبک اللهم و الشکر قضاؤک؛ انت متصف بالمجد السنی و ابناء النواصیت لیسوا بمراتب الإنتقام. بارک فی الذکر و ادفع السوء و وفق المحسنین و صل علی المصطفی و آله اجمعین هذه هیاکل النور قدس الله النفوس القابلات للهدی والعقول الهادیات»

علامه دوانی در گذشته (۹۰۷ یا ۹۱۸ هـ ق) شرحی بر هیاکل النور نوشته و آنرا «شواکل الحور» نامیده؛ خطبه‌ای که برای هیاکل النور نقل شد؛ مطابق خطبه‌ای است که دوانی در شرح خود آورده و به شرح مفردات آن پرداخته است.^(۱۸)

خطبه‌های کتب دیگر شیخ اشراق

خطبه حکمة الاشراق که معروف‌ترین اثر سهروردی است:

«بسم الله الرحمن الرحیم. جل ذکرک اللهم و عظم قدسک و عز جارک و علت سبحانک و تعالی جدک؛ صل علی مصطفیک و اهل رسالتک عموماً و خصوصاً علی محمد المصطفی سید البشر و الشفیع المشفع فی المحشر علیه و علیهم السلام، واجعلنا نبورک من الفائزین و لالائک من الذاکرین؛ و لنعمانک من الشاکرین.»

خطبه (رسالة فی اعتقاد الحکماء):

«اقا بعد حمد الله تعالی و الصلاة علی نبیه محمد و آله، فسیب تحریر هذا الكتاب...»

خطبه (فضة التربة الغریبة):

«الحمد لله رب العالمین؛ و السلام علی عباده الذین اصطفی؛ خصوصاً سیدنا محمد المصطفی و آله و صحبه اجمعین...»

خطبه (الألواح العمادیة):

«تبارک اسمک اللهم و تعالی ذکرک... صل علی الذوات الكاملة؛ و النفوس الفاضلة؛ و خصص صاحبنا محمداً علیه السلام بأفضل صلواتک و ازکی تحیاتک»

خطبه (کلمة التصفوف):

«المحمود الله، و محمد رسوله؛ اللهم لک العبادة و التسیب... صل علی ملائکت المقربین؛ و انبیائک المرسلین؛ و اهل طاعتک اجمعین؛ و خصص سیدنا و صاحبنا محمداً و آله بأفضل التحیات و الصلوات...»

خطبه (اللّمحات):

«اصلحنا نبورک یا ذالعرش العظیم؛ انک ولی الباقیات الصالحات؛ و صل علی ملائکتک و انبیائک خصوصاً علی محمد و آله...»

در اینجا باید از مؤلف محترم پرسید: شما که در مقام معرفی آراء و افکار شیخ اشراق هستید؛ چرا همه دلایل را ارائه نمی‌کنید و می‌گردید از میان خطبه‌های سهروردی خطبه‌هایی را که تهی از درود و تحیات بر بزرگان دین است نشان می‌دهید؟ آیا این شیوه در تحقیق صحیح است؟ و اصلاً این روش را می‌توان تحقیق نامید؟

ما در این نوشته نمی‌خواهیم مقام عصمت برای شیخ اشراق اثبات کنیم؛ یا بگوئیم وی در کتب و رسائل خود هیچ لغزش و خطائی ندارد؛ تنها مقصود ما این است که او یک «حکیم مسلمان» و معتقد به قرآن و اسلام بوده است.

سهروردی در کتاب «الألواح العمادیة» به دهها آیه از قرآن مجید استشهدا نموده است. فرزانه سهرورد؛ نام مقدس پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - را با تمام تعظیم و تجلیل می‌برد؛ همانگونه که در سطور قبلی

بود؛ و آن اینکه مردم ایران از نعمت فهم و اندیشه و ملکات فاضله در حد بالا برخوردارند؛ یکی از دلایل عظمت فکری و قدرت عقلی ایرانیان این است که اسلام را بهتر از دیگران فهمیدند؛ اخبار و احادیث در مدح و نمجد عجم و ایرانیان بسیار است؛ برخی از آن احادیث ناظر به همین معانی یعنی قدرت عقلی و فکری ایرانیان می‌باشد؛ حافظ ابو نعیم اصفهانی در گذشته (۴۰۲ یا ۴۳۰) که از بزرگان دانشمندان و کبار محدثین و عرفاء اهل سنت است بعضی از این احادیث را نقل کرده، ما چند نمونه از آنها را در اینجا ذکر می‌کنیم: از رسول اکرم - صلی الله علیه و آله -:

«لو کان الدین عند الثریا لذهب رجل - او قال رجال - من انبیا فارس حتی یتاولوه...»^(۱۹)

ترجمه: اگر دین در ستاره ثریا باشد، هر آینه مردانی از فرزندان فارس می‌روند تا آنرا به دست آورند.

«لو کان العلم بالثریا لتناول رجل من انبیا فارس...»^(۲۰)

ترجمه: اگر دانش در ستاره ثریا باشد؛ هر آینه مردانی از فرزندان فارس آنرا به دست آورند.

«اعظم الناس نصیباً فی الإسلام اهل فارس...»^(۲۱) ترجمه: پربهرترین مردم از اسلام فارسیان هستند.

«لو کان العلم معلقاً بالثریا لتناول ناس من انبیا فارس...»^(۲۲)

در حدیث پنجم دقت بفرمائید: «لو کان هذا الذین معلقاً بالنجم لتمسک به قوم من اهل فارس لرقه قلوبهم...»^(۲۳)

ملاحظه می‌فرمائید که در این حدیث تیزبینی و روشن اندیشی و لطافت باطنی ایرانیان از زبان مبارک سید انبیا - صلی الله علیه و آله - خاطر نشان شده است. پس یکی از دلایل عظمت و مجد ایرانیان شرح صدر و درک حقائق و اسلام فهمی آنهاست؛ پشت کردن به حق و حقیقت و غرق شدن در تعصب جاهلانه و ایستادن در برابر فرستادگان خدا که مدح نیست؛ بلکه ننگ و عار است. پس ما نمی‌دانیم این چه مدح و تمجیدی بوده که نویسنده کتاب از شیخ اشراق نموده است. فقیر تا جائیکه بتوانم اهل سوء ظن و پرخاش و سوء ادب نیستم؛ و نمی‌گویم مؤلف کتاب عمداً سهو کرده؛ و نمی‌دانم که منشأ این همه اشتباهات ایشان قصور بوده یا تقصیر؛ ولی این قدر می‌دانم که به روزگار تألیف آن کتاب؛ بازار این قبیل کالاها گرم و پر رونق بود.

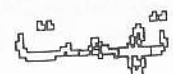
و اما در مورد آن دو خطبه: خطبه تلویحات و خطبه هیاکل النور:

خطبه تلویحات در چاپ کرین (تهران ۱۹۷۶ م) چنین است:

«بسم الله الرحمن الرحیم؛ ربنا آتانا فی هذه الدنيا حسنات و فی الآخرة حسنة...» کلماتی که مؤلف نقل کرده اصلاً در این خطبه وجود ندارد. مؤلف در باورقی ص ۷۱ نوشته: «یک نسخه مخطوط از کتاب تلویحات در کتابخانه ملی مکتب به شماره ۹۳۵ موجود است...» ما آن نسخه را ندیده‌ایم؛ و در اینجا جای مناقشه نمی‌بینیم؛ زیرا ممکن است جمله‌هایی که مؤلف ذکر کرده در آغاز نسخه کرین نبوده. و اما خطبه هیاکل النور که مؤلف آنرا به عنوان

شیخ اشراق در دام تهمت

شیخ اشراق در دام



شیخ اشراق در دام تهت

دکتر نصر می‌گوید:

«سهروردی را گاهی به این متهم کرده‌اند که تمایلات ضد اسلامی داشته و می‌خواسته است دین زردشتی را در برابر اسلام از نو زنده کند، ولی حقیقت امر چنین نیست، البته، همان‌گونه که به تفصیل بیان کردیم سهروردی تمثیلات و رمزهای زردشتی را برای بیان نظریات خویش فراوان به کار برده است؛ چنانکه جابربن حیان هم پیش از وی رمزهای هرمسی را به کار برده بوده است. ولی این امر به هیچ وجه مستلزم آن نیست که عقاید وی برخلاف اسلام بوده باشد.»^(۱۹)

نمونه‌هایی را از آن ملاحظه فرمودید.

شیخ در مواضعی در کتب و رسائلش زناده و بی‌دینان را سخت مورد حمله قرار داده؛ به عنوان نمونه، در کتاب «المشارع و المطارحات» در مشرع ششم از ابوالبرکات بغدادی صاحب کتاب (المعتبر) سخت انتقاد نموده و او را یاهوگو و مهمل‌یاف خوانده؛ برای اینکه او (= ابوالبرکات) قائل به اراده حادث و متجدد در ذات واجب‌الوجود بوده است؛ شیخ می‌گوید: این عقیده نه تنها مخالف با اسلام است؛ بلکه مخالف مذهب یهود نیز می‌باشد که ابوالبرکات نخست پیرو آن بوده است: «و مثن یشرع فی ما لایغنیه من المتأخرین و یرید ان یدب عن مذاهب لایعرفها و لایحیط بحجج اهلهما انسان یسعی بابی البرکات المتفلسف؛ اثبت علی واجب الوجود ارادات متجددة غیرمتناهیة سابقه و لاحقہ... و خالف فی هذا البرهان، و خالف من الناس کل من له فی النظر اقل رتبه، و خالف مذهب الیهودیة ایضاً الذی کان براه، و الاسلامیة التی انتقل الیهما، فلا عقل و لا قرآن؛ کما یقال...»^(۲۰)

شیخ در رساله «کلمة التصوف» در فصلی به عنوان: (فی لزوم التمسک بالکتاب و السنّة) می‌گوید: «احفظ الشریعة، فانها سوط الله بهایسوق عباده الی رضوانه»

ترجمه: شریعت را نگاهدار؛ همانا شریعت تازیانه خداست، که با آن؛ بندگان را به سوی رضوان و خشنودی خود سوق می‌دهد.

در همان فصل گوید: کل دعوی لم تشهد بها شواهد الکتاب و السنّة فهی من تضاریع العبت و شعب الوقت. من لم یعتصم بحبل القرآن غوی، و هوئی فی غیابة حبّ الهوی^(۲۱)

ترجمه: هر ادعا و گفتاری که قرآن و سنت آنرا تأیید نکنند بیهوده و زشت است؛ هر کس به ریسمان قرآن چنگ نزنند گمراه گردد و در قعر چاه خودپرستی سقوط کند.

سیدالحکما، آقای سیدجلال‌الدین آشتیانی می‌نویسد:

«برخی از اوائل العقول خیال نموده‌اند شیخ اشراق شهاب‌الدین سهروردی حکیم شیعی؛ فلسفه زردشت را زنده نمود و با زنده‌کردن تعلیمات این مرد بزرگ پا از تعالیم اسلام فراتر نهاد، سند بطلان این قبیل حرفها بدون تردید خارج از خود آن نمی‌باشد؛ مسلم است که قائلان این قبیل حرفها نه دانش فهم قرآن را دارند؛ و نه قدرت فهم یک صفحه از کتاب حکمت‌الاشراق را؛ و نه به عمق آثار زرادشت رسیده‌اند.

شیخ اشراق و اتباع و اتراپ او و جمیع فلاسفه مشاء؛ شیخ رئیس و قبل از او معلم ثانی و پیروان آنها از اعظام مشائین در مقابل قرآن سرتسلیم و تعظیم فرود آوردند و مفتخر به فهم آیات بیّنات آن بودند و جابجا شیخ اشراق در مباحث معاد و ربوبیات به آیات قرآن استشهاد کرده و از حضرت ختمی مرتبت به (شارع‌العرب و العجم) تعبیر می‌نماید.

مآخذ مهم افکار شیخ اشراق اثولوجیا و منبع انظار او آرا، افلاطونیان جدید است و از گوشه و کنار کتب شیخ نیز می‌توان قسمتی از عقاید او را بیرون آورد؛ از خود نیز تحقیقات و آرائی دارد که دنباله تحقیقات افلاطونیان است آنچه را که خود تحقیق فرموده از جهاتی نارسا و نپخته و محتاج به اصلاح است.

اگر کسی پیش از این ادعائی دارد و مأخذی زنده برای انظار شیخ سعید شهید سراغ دارد به ما هم ارائه دهد. شیخ اشراق زردشت را فیلسوف می‌داند نه پیغمبر.^(۲۲)

- ۱ - قدما و نویسندگان تا این اواخر (بیا) متصل به اسماء، و ضمائر و اشارات را متصل می‌نوشتند.
- ۲ - حکمة‌الاشراق چاپ کربن ص ۱۱؛ شرح حکمة‌الاشراق چاپ سنگی ص ۲۱.
- ۳ - خلاصه ای افکار سهروردی و ملاحظه‌ها. چاپ سوم تهران ۱۳۴۸. ص ۸.
- ۴ - رجوع شود به مزیدسا و تأثیر آن در ادبیات پارسی چاپ دانشگاه تهران ۱۳۲۶ ص ۶۶.
- ۵ - همان کتاب؛ و نیز رجوع شود به تاریخ‌الحکما، و قفلی ترجمه فارسی از قرن یازدهم هجری چاپ دانشگاه تهران با تصحیحات و حواشی فاضلانه دکتر بهین دارائی ص ۳۵.
- ۶ - ترجمه تاریخ‌الحکما، قفلی تصحیح و حواشی دکتر بهین دارائی ص ۳۵.
- ۷ - ص ۹.
- ۸ - خ ل: رینا.
- ۹ - در نسخه شارح ظاهراً (قاعده‌الاشراق) بوده؛ رجوع شود به ص ۱۸ شرح.
- ۱۰ - خ ل: فرشادشیر.
- ۱۱ - شرح حکمة‌الاشراق ص ۱۹.
- ۱۲ - شرح حکمة‌الاشراق (ط سنگی) ص ۱۸.
- ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ - ذکر اخبار اصهبان ط لیلان ۱۹۳۴ م ج ۱ ص ۴.
- ۱۶ - همان کتاب ج ۱ ص ۵.
- ۱۷ - همان کتاب ج ۱ ص ۷.
- ۱۸ - مراجعه شود به: ثلاث رسائل... تألیف دوانی به تحقیق دکتر سید احمد نویسرکاتی انتشارات آستان قدس رضوی.
- ۱۹ - حکمة‌الاشراق چاپ کربن تهران (۱۹۷۷ م) ص ۲.
- ۲۰ - مجموعه مصنفات شیخ اشراق چاپ کربن تهران (۱۹۷۷ م) ج ۲ ص ۲۶۲.
- ۲۱ - همان مجموعه ص ۲۷۴.
- ۲۲ - سه رساله از شیخ اشراق به تصحیح و مقدمه آقای نجفعلی حبیبی تهران (۱۹۷۷ م) ص ۱.
- ۲۳ - همان مأخذ ص ۸۱.
- ۲۴ - همان مأخذ ص ۱۳۳.
- ۲۵ - مجموعه مصنفات شیخ اشراق چاپ کربن ۴۳۶/۱.
- ۲۶ و ۲۷ - سه رساله از شیخ اشراق ص ۸۲.
- ۲۸ - مقدمه رسائل حکیم سیزواری، انتشارات اسوه ص ۱۹۳.
- ۲۹ - سه حکم مسلمان ص ۹۳.